أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 قبل از ادامه صحبت در كیفیت تغذیه در حدیث عنوان، كه خدمت رفقا عرض شد، چون موارد زیادی، هم از داخل و هم از خارج راجع به بعضی از شبهات و سؤالاتی كه درباره حجّیت فعل ولی خدا كه بحث می‌كردیم مطرح شده است، بنا را بر این گذاشتیم كه مجموعه این سؤالات جمع‌آوری بشود، رفقا، دوستان، راجع به مطالبی كه خدمتشان عرض شد، حالا بر حسب مراتب خودشان، اگر سؤالی و ابهامی هست، این‌ها را لطف كنند یادداشت كرده تا بعد در یك مجلسی كه خارج از این مجلس عنوان هست، به آنها شفاهی پاسخ دهیم، البته این را هم در نظر داشته باشید كه رفقا و دوستان این مطالب را دارند تهیه و تنظیم می‌كنند و به صورت یك كتاب، به طور مستقل با اضافاتی انشاءاللَه به طبع و نشر خواهد رسید. منتها خب از نقطه نظر اینكه از نظر صوتی هم مسائل مطرح شود، از این جهت مناسب است كه در یك مجلس یا دو مجلس، خارج از مجالس عنوان، و بیشتر هم مجالسی كه اخلّاء و فضلاء روحانی در آن مجلس تشریف دارند، نسبت به این مطالب بپردازیم.

 صحبت ما در كیفیت تغذیه بود، و این‌كه انسان غذا را به عنوان مقدّمه و وسیله رسیدن به مقصود باید مدّ نظر قرار بدهد، و به خود غذا و كیفیت مأكولات، به عنوان استقلال نباید نگاه كند. عرض شد در جلسه قبل كه اگر این‌طور باشد با حیوانات تفاوتی ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «كالبهيمة المربوطة، همّها علفها»[[1]](#footnote-1)؛، افرادی كه این‌ها هدف ندارند، مقصد ندارند، و منظور و مقصودشان در این دنیا رسیدن به مطامع دنیا و تكالب بر حطام دنیاست را به حیوانی كه در طویله بسته‌اند و جلویش علف ریخته‌اند، تشبیه می‌نمایند؛ این حیوان غیر از خوردن و نگاه كردن به آنچه كه دارد آن را می‌بلعد، هیچ فكر دیگری ندارد. تصوّر دیگری از عالم ندارد: عالم را سیل ببرد، این علف جلوی ما از بین نرود! این، همّی است كه این حیوان دارد.

 در نظام خلقت انسان این مسئله به این كیفیت لحاظ نشده است. مأكولات به عنوان مقدّمه برای ارتقاء روح و برای گذران این دنیا و رسیدن به آن مقصد و مقصود باید مورد توجّه قرار بگیرد. و این هم از مسائلی است كه باید انسان نسبت به آن مسائل دقت كافی داشته باشد و اشتباه برداشت نكند.

 همیشه بزرگان سیر و سلوك نسبت به كیفیت أكل و تغذیه مطالبی داشته‌اند و دستوراتی می‌داده‌اند. و

 خب البته این مطالب بی‌مناسبت هم نیست با استقبال ماه مبارك رمضان كه چند روز دیگر هست. نسبت به روزه و كیفیت آن، جملاتی خدمت دوستان عرض كنیم و انشاءاللَه تتمّه مطالب باشد برای بعد از ماه مبارك، به خواست خدا.

 همین قضیه و همین مطلب است كه خداوند متعال در دوازده ماه سال، یك ماه را بالإجبار و قهراً ماه گرسنگی و احساس جوع و صرف نظر كردن از مأكولات قرار داده است. و این یك نكته خیلی مهمی است كه چرا بزرگان و ارباب سیر و سلوك، دستور دو روز روزه در هفته، یا آن دستور سه روز در ماه را در تمام مدت سال می‌دادند. البته خب این دو روز در هفته یك قدری خاص‌تر از آن سه روز در ماه است. یا روزه ماه رجب و شعبان را به ضمیمه رمضان مدّ نظرشان قرار می‌دادند. چنانچه درباره رسول خدا داریم كه حضرت ماه رجب و شعبان را به رمضان متّصل می‌كردند. این چه قضیه‌ای هست؟ واقعا ما وقتی كه یك رسول خدایی می‌شنویم، یك ائمّه‌ای می‌شنویم، یك امام زمانی می‌شنویم، گاهی با خودمان فكر می‌كنیم خب این‌ها هم نیاز به این مطالب مگر دارند؟ مگر پیغمبر نیاز به روزه دارد؟ خب روزه را انسان برای چه می‌گیرد؟ برای این‌كه تجرّد پیدا كند، یعنی آنها تجرد پیدا نكرده‌اند؟! امام برای چه روزه می‌گیرد؟ برای این‌كه تزكیه و آن جنبه تقرّب بیشتر برای او حاصل شود؟ او كه دیگر به اصل و به حقیقت تقرّب، كه عین وحدت و وحدت در عین است، واصل شده است. این انجام این دستورات دیگر برای چیست؟

 چندی پیش بود با یكی از رفقا در یك جلسه‌ای چند نفری بودیم، صحبت راجع به این شد كه رسول خدا تا وقتی كه حیات داشتند برای حضرت خدیجه سلام اللَه علیها همیشه ایشان كارهای مستحب انجام می‌دادند، صدقات انجام می‌دادند و ثوابش را برای حضرت خدیجه می‌فرستادند گوسفند می‌كشتند، ثوابش را برای حضرت خدیجه هدیه می‌كردند، كه بعضی از همین زن‌های پیغمبر اعتراض می‌كردند: هنوز كه هنوز است در فكر آن اسم می‌آوردند: پیرزن هنوز باقی هستی و چه و چه؟

 خب حالا كاری به آن اعتراض آنها و پاسخ رسول خدا نداریم كه حضرت فرمودند: كجا بودید شما در آن وقتی كه او چه كرد و چه كرد و چه مسائلی را انجام داد. واقعا حضرت خدیجه سلام اللَه علیها بر گردن همه حق دارد، بر گردن تك تك ما ایشان حق دارد و حضرت خودشان را به كلّی فانی در رسول خدا كردند. تمام اموالشان را یك‌جا به رسول خدا بخشیدند، تمام اموالشان را. خیلی ثروتمند بودند. وقتی این‌ها می‌آمدند پیغمبر را مورد اذیت قرار بدهند سنگ می‌زدند، بچه‌ها را تحریك می‌كردند كه بیایند بیفتند دنبال پیغمبر با سنگ بزنند، بچه‌های هفت ساله، ده ساله، دوازده ساله، بزرگ‌تر، این‌ها می‌آمدند و پیغمبر را مورد آزار قرار می‌دادند این حضرت خدیجه می‌آمد در مقابل این سنگ‌ها خودش را سپر قرار می‌داد! كه سنگ می‌خورد و سر حضرت خدیجه را می‌شكست، پای حضرت خدیجه را می‌شكست. این‌طوری بوده قضیه، توجّه می‌كنید؟

 در آن شعب ابی‌طالب كه سه سال بودند و حضرت خدیجه واقعا چه زحماتی متحمّل شد و پشت به پشت پیغمبر ایستاد و صحنه را خالی نكرد، و پیغمبر را رها نكرد با تكلیفش، نفرمود: خب تو رسول اللَه هستی‌

 و تكلیف داری! من چه گناهی كرده‌ام باید پا به پایت بایستم؟ تو رسول اللَه هستی و اجرش را هم می‌بری! من چرا بخواهم این مسائل را متحمّل شوم؟ حضرت خدیجه خودش را در رسالت پیغمبر شریك احساس می‌كرد! اصلا احساس زن و شوهری نبود! یعنی می‌گفت: پیغمبر یكی، من هم یكی! من باید بیایم از پیغمبر دفاع كنم، تا به مقصدش برسد، من دفاع نكنم او كاری انجام نمی‌دهد! من اگر از او دفاع نكنم و مورد آزار قرار بگیرد، از مقصدش می‌ماند. تا من نیایم به غار حرا و برای او غذا نبرم هفته‌ای چند بار از مكه به غار حراء می‌آمد! یك قدم و دو قدم نبود! خب او آنجا نمی‌تواند عبادت بكند. این دوران را سپری نمی‌تواند بكند. پیغمبر می‌رفت آنجا در غار حرا خوش‌گذرانی بكند؟ می‌رفت در غار حراء بساط عیش و نوش راه بیندازد؟ خب رفته‌اید، همه رفته‌اید و دیده‌اید چه خبر است دیگر، بله؟!

 پیغمبری كه نباید بیاید در شهر در مدت یك اربعین حتی چشمش به یك آدم نباید بیفتد، اگر بیفتد خراب می‌شود، كی باید غذا بیاورد؟ كی باید برسد؟ كی باید این مطالب را در نظر بگیرد؟ هان؟ كی باید این كار را انجام بدهد؟ حضرت خدیجه این كار را می‌كرد. غذا را می‌گذاشت و برمی‌گشت. در بسیاری از موارد كه حضرت خدیجه می‌آمد غار حرا رفته‌اید؟ باید رفقا خیلی رفته باشند! آدم نفسش در آن‌جا بند می‌آید! در آنجا برای پیغمبر غذا و آب را می‌خواست بگذارد، آن بالا آب نبود! ، پیغمبر مشغول سجده بودند و ایشان هرچه می‌ایستاد می‌دید پیغمبر سر از سجده برنمی‌دارند و برمی‌گشت! بارها به این كیفیت اتفاق افتاده بود! حالت حضور پیغمبر را به هم نمی‌زد! كجا همچنین چیزهایی را می‌شود پیدا كرد؟! ما در چه عوالمی اصلا داریم صحبت می‌كنیم؟ از مكه بلند شود بیاید آنجا و ببیند پیغمبر نشسته‌اند و مشغول توجّهند، مشغول ذكرند، حالا چه مشغول سجده و چه مشغول ذكر، به پیغمبر سلام هم حتی نكند! ما یحتاج پیغمبر را آنجا بگذارد، لباسش را باید بیاورد، خب هر روز لباس باید عوض بشود، در آن گرمای كذایی، لباس بیاورد و بعد هم دوباره برگردد؛ درست؟ این كارها را كی می‌كرد؟ این حضرت خدیجه انجام می‌داد.

 پیغمبر تا عمر داشتند از فكر حضرت خدیجه بیرون نبودند. گوسفند می‌كشتند به فقرا می‌دادند، ثوابش را برای حضرت خدیجه می‌فرستادند. پول به فقیر می‌دادند، ثوابش برای حضرت خدیجه بود؛ نماز می‌خواندند، ثوابش برای حضرت خدیجه بود، قرآن می‌خواندند، همین طور. تمام شد؟ خب مگر پیغمبر نیاز به این كارها داشت؟ او كه اصل همه وجود است و آن كه رأس واسطه فیض بین خدا و بین موجودات است، او كه دیگر تمام عالم در دستش است! او وسیله برای نزول بركات و نعمت‌ها و نفحات الهی به همه عالم وجود است، از جمله حضرت خدیجه. دیگر حالا چرا گوسفند می‌كشد كه ثوابش را برای حضرت بفرستد؟ او اراده بكند می‌تواند ثوابش را به ایشان بدهد دیگر؛ نه! این نیست! در نظام عالم باید این عمل در خارج انجام بگیرد، پیغمبر بخواهد انجام بدهد، یا غیر پیغمبر. هر دو باید گوسفند بكشند. ثواب می‌خواهد برسد، باید صدقه داده شود. حالا من پیغمبرم دیگر، آن ثوابی كه صدقه دارد یك اراده می‌كنم صد برابرش برسد، نه! این‌

 نیست! باید پیغمبر هم صدقه بدهد، پیغمبر هم باید قرآن بخواند، پیغمبر هم باید نماز بخواند، پیغمبر هم باید وقتی سر قبرش می‌رود، فاتحه بخواند؛ نمی‌شود بگوید حالا من پیغمبرم، خب یك اراده می‌كنم آن نفحات می‌رسد.

 مرحوم آقا به ما توصیه می‌كردند كه این را هم رفقا همیشه انجام بدهند هر وقت از بیمارستانی می‌گذرید، حمد شفا بخوانید برای مریضان؛ و هر وقت از قبرستان می‌گذرید، برای امواتی كه هستند حمد و قل هو اللَه بخوانید. دارید یك مسافرت می‌كنید در یك جاده، حركت می‌كنید، به یك دهی می‌رسید، به یك شهری می‌رسید، این طرف یك قبرستانی است، یك حمد و قل هو اللَه برای همه آنها باید بخوانید. خودشان هم می‌خواندند. ظاهراً مرحوم علامه طباطبایی به ایشان این مطلب را از دستور مرحوم قاضی داده بودند. ببینید این بزرگان چقدر مسائل اخلاقی را در نظر می‌گرفتند: حالا كه داری می‌روی، خب یك فاتحه‌ای هم بخوان، تا یك ثوابی هم به دیگری برسد دیگر! چرا بخل می‌كنی؟ این كه دیگر مؤونه ندارد! این كه دیگر دست در جیب بكن و این‌ها را ندارد! یك قل هو اللَه بخوان، یك حمد بخوان بگذار آنها هم به یك بركتی برسند، به یك فیضی برسند.

 این عمل عملی است كه باید انجام بدهد، پیغمبر هم باید انجام بدهد. پیغمبر هم برای تقرّب بیشتر و استفاضه بیشتر باید روزه بگیرد. باید ماه رجب و شعبان را روزه بگیرد. باید در طول سال روزه بگیرد، نباید بگوییم كه: ا! چرا؟ او كه دیگر پیغمبر است!

 خب پیغمبر است، بله، پیغمبر است، اما آن روزه‌ای كه پیغمبر می‌گیرد، در یك مرتبه است، و او را به مسائل مورد نظر و افق‌هایی كه باید به آن افق‌ها رسول خدا برسد، او را در آن‌جا قرار می‌دهد؛ خب روزه‌ای كه ما می‌گیریم هم آن مقداری كه برای ما مفید است. هركس به اندازه خودش و به اندازه سعه وجودی خودش بهره می‌برد. همان‌طوری كه در همین دنیا، برای دوام حیات و برای دوام بقاء نیاز به غذا خوردن است. پیغمبر گرسنه می‌شد، ائمه گرسنه می‌شدند، مثل سایر افراد. بگوییم: حالا كه چون پیغمبر است، نه دیگر نیاز به غذا ندارد، غلط است! مریض می‌شد، مثل سایر افراد دارو می‌خواست.

 بنابراین، این قضیه روزه یك مسئله‌ای است كه ما باید این را در نظر بگیریم. خداوند این را در سیر صعودی ما و در حركت تقرّب و تجرّدی ما، قرار داده است، و منّتی است كه بر گردن ما گذاشته شده است، و این یك ماه را ماه صیام و ماه روزه برای ما قرار داده است. این یك منت است! اگر می‌خواهیم كه در روز قیامت از نعمات بیشتر متنعّم باشیم، از دوازده ماه یك ماهش را حداقّل باید روزه بگیریم. این جریان، جریانی است كه انسان به عنوان وسیله حیات باید این مسئله را ارزیابی كند، نه یك جریان تحمیلی كه خب دستور خداست، باید بگیریم دیگر! خب حالا بگیریم دیگر! نگیریم آن دنیا معلوم نیست چه به سرمان می‌آورند! نشنیده‌اید بعضی‌ها مثلا می‌روند مكه این‌ها وقتی آن‌جا هستند روزشماری می‌كنند چه وقت برگردند؟

 یك دفعه ما مشرّف شده بودیم مكه، خیلی وقت پیش، همان زمان مرحوم آقا، البته با ایشان نبود، ولی‌

 در همان زمان ایشان بود، چند نفر بودیم. بله، یك بنده خدایی آمد و او هم پیرمردی از آشنایان بود، یك روز آنجا در اتاق آمد و گفتیم: خب، آقا این مدینه كه دفعه اول است آمده‌اید چطور است؟

 می‌گذرد آقا! انشاءاللَه تمام می‌شود! تمام می‌شود و زود برمی‌گردیم پیش زن و بچه‌مان!

 گفتم: ا! تمام می‌شود؟!

 آره، من هم در اتاق بودم، به چند نفر آنها كه داشتند شكایت می‌كردند، گفتم: بابا هر روز بشمار با انگشت‌هایت، یك روز رفت، دو روز رفت و بالأخره تمام می‌شود! برمی‌گردیم تا چند روز دیگر.

 یك نگاهی به او كردم: خیلی خب! چه بگوییم؟! تمام می‌شود!!

 خب، حالا شما به این صحبت به جهت همان افق فكری و افق وجودی كه خداوند نصیبتان كرده می‌خندید و تبسّم می‌كنید و از این مسئله تعجب می‌كنید و باید هم تعجب كنید. كسی كه در مكه می‌رود، یا به مدینه می‌رود، هر روزی كه از او می‌گذرد باید بگوید: آخ! یك روز گذشت! آخ! یك روز گذشت! بیست و هشت روز دیگر مانده. فردا می‌شود: آخ! بیست و هفت روز! یك روز گذشت! هان؟ آن‌وقت این با آن كسی كه روزها را می‌شمارد: بیست و هفت روز دیگر مانده، پیش زن و بچه‌مان برمی‌گردیم، چقدر تفاوت می‌كند؟

 بزرگان برای ماه مبارك رمضان یك همچنین حالی دارند! آخ! روز سوم ماه رمضان هم گذشت! آخ یك هفته گذشت! آخ ده روز گذشت! چرا؟ چه می‌فهمیدند؟ چه درك می‌كردند؟ چه احساسی داشتند و دارند كه ناراحت است از این‌كه این روز و شب دارد پیوسته می‌آید و او را به آخر ماه نزدیك می‌كند. اصلا ناراحت است، با خود می‌گویند: ای كاش شبانه‌روز می‌ایستاد، خورشید و ماه از حركت می‌افتادند! هان! این چه قضیه‌ای است كه این مطلب باید به این كیفیت انجام بشود؟ باید دید این‌ها چه قسْم روزه می‌گرفتند؟ این‌ها چه قسم نسبت به این فریضه اهتمام داشتند؟

 اولًا ما باید بدانیم: بركاتی كه در روزه ماه رمضان هست، در هیچ روزه‌ای از ایام سال نیست. ما در ایام سال خیلی روزها داریم كه روزه‌اش مستحب است: روز عید غدیر، روز نیمه شعبان، ایام رجب، روز عرفه، دحوالأرض و امثال ذلك. روزه همه این‌ها مستحب است، خب از این مسائل كم و بیش اطلاع داریم. ولی روزه ماه مبارك رمضان روزه‌ای است كه در یك هوا و فضای خاص انجام می‌شود. آن هوا و فضای خاص در هیچ روز از ایام سال نیست! یعنی آن لطف خاص، و آن عنایت خاص، كه رسول خدا فرمودند: «رمضان شهر أمّتى»[[2]](#footnote-2)، ماه امت من است! در اوقات دیگر نیست، درست؟ راجع به رجب دارند كه: شهر اللَه، راجع به شعبان كه حضرت فرمودند شهر من است، اما رمضان حضرت می‌فرمایند كه مربوط به امّت من است. این كه مربوط به امّت من است یعنی چه؟ یعنی یك فضای خاصّی و یك ظهور خاصّی و یك اثر خاصّی از آن مقام رحیمیت‌

 پروردگار نسبت به بندگان در این ماه مبارك رمضان وجود دارد كه برای این كه انسان به آن مقام و موقعیت و استفاضه و استفاده برسد، چاره‌ای جز روزه نیست! باید روزه گرفت! این روزه روزه‌ای است كه انسان را به آن هوا و به آن فضا می‌رساند.

 این همه مرحوم آقا در كتاب مهر تابان‌شان، در كتاب روح مجردشان، در صحبت‌هایشان، راجع به كیفیت ماه رمضان و كیفیت روزه‌ای كه اولیاء خدا می‌گرفتند، حكایت نوشته‌اند این كه مرحوم قاضی ماه رمضانش را چطور سیر می‌كرد؟ چطور طی می‌كرد؟ خب این‌ها كه شوخی نبوده. دهه آخر ماه رمضان اصلا كسی ایشان را نمی‌دید در نجف، كجا می‌رفت؟ حالا نمی‌گویم ما هم همین كار را بكنیم، ولی خب بالأخره ایشان چه احساسی داشت؟ آن حالاتی كه برای اولیاء خدا در این ماه پیش می‌آمد كه آنها سر از پا نمی‌شناختند، چه حالی بود؟ بنده خود شاهد بودم كه برای رسیدن ماه رمضان در پوست خود نمی‌گنجیدند! و با چه حال شعف و سرور و ابتهاجی می‌فرمودند: دارد ماه رمضان می‌آید! دارد ماه رمضان می‌آید! واقعا اینها چه احساسی داشتند؟ و این‌ها چه‌طور روزه می‌گرفتند؟ همین روزه‌ای كه فقط سحری بخوریم و بعد هم افطاری دیگر؟ تمام شد؟ سحری بخوریم و افطار بخوریم یا نه؟ آنها روزه‌شان با روزه ما تفاوت داشت، حالشان با حال ما تفاوت داشت. مراقبه‌ای كه آنها در این ماه مبارك رمضان انجام می‌دادند، به ضمیمه روزه‌ای كه خب این یك تكلیف ظاهری و یك عمل ظاهری و عمل واجب بود، آن مراقبه، آنها را به همان‌چه كه مدّ نظرشان بود می‌رسانْد. آن توجّه، هركسی نسبت به وضع خودش و نسبت به موقعیت خودش. وقتی كه ماه رمضان می‌خواست بیاید، مرحوم آقا برای شاگردانشان البته آن سابق الأیام، نه این اواخر زمان حیاتشان مطالبی را تذكّر می‌دادند، مسائلی را تذكّر می‌دادند و نسبت به ماه رمضان خیلی عنایت داشتند.

 یكی از مسائلی كه مطرح می‌كردند، این بود كه می‌فرمودند: در ماه رمضان با مردم سر و كله نزنید. یعنی اگر فرض كنید كه در سایر ایام آدم می‌آید به این می‌گوید آقا این چیست؟ آن یك چیزی می‌گوید، این یك چیزی می‌گوید و این حرف‌ها، در ماه رمضان این را كنار بگذارید، این سر و كله زدن می‌آید انسان را پایین می‌آورد، آن فایده را از انسان می‌گیرد، آدم را می‌آورد در همین مراتب اسماء جزئیه حبس می‌كند، نگه می‌دارد. اگر انسان می‌تواند بگذرد، نگذارد كه مسئله به مشاجره كشیده بشود. البته این دستور، دستور همه روزهاست ها! همه ایام سال است‌ها! ولی عجیب است كه چطور برای انسان غفلت پیدا می‌شود. ولی ماه رمضان به واسطه همان گرسنگی و به واسطه همان رقّت نفس و رقّت روح فی‌الجمله‌ای كه در اثر توجّه كم‌تر به مأكولات و امثال ذلك برای انسان پیدا می‌شود، انسان تذكّر نسبت به این مسئله برایش بیشتر است، توجّهش نسبت به این مسئله بیشتر است، در حالی كه خب همه ایام سال باید همین‌طور باشد. دستور خاص ندارد كه حالا در ماه مبارك انسان اینچنین كند، و در بقیه ایام سال همین‌طور یله و رها، هركاری كه دلش خواست انجام بدهد؛ نه! این‌طور نیست! ولی در ماه مبارك زمینه مساعدتر است، بستر مساعدتر است، هموارتر است برای این‌كه انسان به آن مراقبه و به این مسائلی كه خب دستورات آنها بود، برسد. سر و كله زدن با مردم، نسبت به یك مسئله بی‌خود انسان پافشاری كند، این، آن فایده روزه را می‌آید از انسان می‌گیرد، سلب می‌كند، كم‌

 می‌كند. حالتی كه برای انسان پیدا می‌شود، آن حالت را تخفیف می‌دهد، سبك می‌كند.

 لذا می‌فرمودند كه تا انسان احساس می‌كند كه می‌خواهد با یك نفر درگیر بشود، بگذرد، حواسش را یك جای دیگر پرت بكند و برود در یك جای دیگر و مطلب را بگرداند. یا وقتی كه فرض كنید یك نفر می‌آید سراغ انسان و از یك شخصی می‌خواهد بگوید، تا می‌خواهد صحبت بكند، می‌بیند كه هان! دلش دارد یك جور دیگری می‌شود! نفسش دارد یك جور دیگر می‌شود. تا می‌خواهد اینچنین شود بحث را عوض كند: هان راستی فلان جا چه خبر؟ اصلا قضیه را نگذارد كه به ایمجا برسد و نفس درگیر این نكته بشود. این از مسائلی بود كه خیلی ایشان نسبت به این قضیه تأكید داشتند و به خصوص در ماه مبارك كه نسبت به این مسئله بیشتر توجّه می‌دادند.

 یكی از مطالبی كه در ماه مبارك خیلی باید نسبت به آن توجّه كنیم، دور شدن از توهّمات و خاطره‌هایی است كه در ذهن خود نسبت به افراد برای خود ایجاد می‌كنیم. حالا یا واقعیت دارد یا ندارد. این بودن خاطره در ذهن برای یك روزه‌دار خوب نیست. حالا خاطره خوب نه ها! خاطره خوب كه اشكال ندارد، اما خاطره‌هایی كه انسان تا یاد آنها می‌كند، اخمش در هم می‌رود! حتی تنها هم گرفته نشسته‌ها! با كسی هم صحبت نمی‌كند ولی در ذهن می‌آید. نگذارد این خاطره اصلا در ذهن بیاید؛ بیاید، خراب می‌كند، خراب می‌كند. لذا انسان نباید از اول راه بدهد. كسی بیاید پیش انسان از یك شخصی حرف بزند، غیبتش را بخواهد بكند، حتی بخواهد مطلب صحیحی هم بگوید، راست هم بخواهد بگوید، ولی همین كه در او یك خاطره بد ایجاد شود، خراب می‌كند.

 مرحوم آقا می‌فرمودند اگر كسی غیبت مرا می‌كند، نیاید به من بگوید! خیلی وقت پیش من این را یكی دو سه بار از ایشان شنیدم، در همان زمانی كه در تهران بودند. می‌فرمودند: نیاید به من بگوید، در همان‌جا استغفار بكند؛ چون همین كه می‌آید به من می‌گوید آقا ما غیبت شما را كردیم و حالا غیبت را بگوید یا نگوید، همین كه می‌خواهد این را بگوید، چه می‌شود؟ یك خاطره از این در ذهن من می‌رود؛ خب حالا این چه گفت؟ به كه گفت؟ در چه زمینه‌هایی گفت؟ می‌بینید! آدم كه نمی‌ایستد كه! دائم شروع می‌كند این مسئله را در ذهن حلاجی كردن، خیلی اتفاق افتاده. من هم اتفاقا این استدعا را رفقا دارم، البته رفقا كه اهل این حرف‌ها نیستند! حالا اگر جایی شنیدند كسی راجع به ما حرفی زده است، به من نیاید بگوید! ما نیاز به شنیدن این مطالب نداریم، اصلا و ابداً! یا عیب و نقص در ما هست، كه خب چیز خاصی نیست كه حالا انسان بخواهد از عیب و نقصی كه در او هست فرار كند، از خدا می‌خواهیم كه اصلاح كند؛ یا نیست، و اگر نیست چرا ذهنش را انسان بیاید مشغول كند و درگیر كند نسبت به آن چیزی كه حالا نبوده و گفته‌اند؟ آن حالت ذهنی بین انسان و بین افراد چرا خراب بشود و از بین برود؟ خب حالا غیبت كرده كه كرده دیگر!

 نه آقا! ما فلان مجلس بودیم، آقا راجع به این قضیه از شما این را می‌گفتند، فلان می‌كردند، چه‌

 می‌گفتند ...

 خب این حال آدم را می‌آید می‌گیرد، خراب می‌كند. حالا بعضی‌ها هم غرض ندارندها، خیال می‌كنند دل‌سوزی و این‌هاست. چرا؟ همین چند روز پیش بود، در منزل بودیم یك بنده خدایی آمد و راجع به یك قضیه‌ای و خب قضیه بی‌ربطی هم بود و وقوع خارجی هم نداشت: كه این و این و این راجع به شما یك همچنین مطالبی و یك همچنین مسائلی گفته اند. خب، اتفاقا حتی مربوط به یكی از بستگان بود و خب خیلی مسئله، موجب تكدّر و این‌ها بود، ولی من از این قضیه بیشتر ناراحت شدم، بیش از آن‌چه كه راجع به این كه یك مسئله بی‌ربطی به انسان نسبت بدهند، چرا این قضیه حالا به گوش ما رسیده؟ حالا اگر نمی‌رسید بهتر بود! آدم نسبت به افراد خب یك ذهنیتی دارد، خب آن ذهنیت بود دیگر! حالا دوباره آن ذهنیتی كه دارد، یك چیز دیگر هم رویش اضافه شد، یك چیز دیگر هم رویش آمد، در حالتی كه نه نفع دنیوی برای ما دارد اطلاع بر این، و نه نفع اخروی. حالا آن آمده روی ذهنیت خودش، یك حرفی زده، و یك غلطی كرده، خب كرده كه كرده دیگر! حالا آدم بیاید این را بشنود، چه نفعی دارد؟

 ما نباید این دو روز دنیا را به این مطالب بگذرانیم، خیلی كار داریم! درد زیاد داریم. بیچارگی خیلی زیاد داریم، ضعف خیلی زیاد داریم، عقب افتادگی خیلی داریم. مجال نداریم كه حالا بلند شویم بیاییم، به این كه در این دنیا آن پشت سر ما چه گفت، این جلوی روی ما چه گفت، بپردازیم این مطالب، دست و بال ما را می‌بندد، مگر چقدر دیگر از عمر ما باقی مانده؟

 این‌ها مسائلی است كه بزرگان روی این مطالب تأكید می‌كردندها! و هركس به هر اندازه رعایت كند، نفعش را خودش می‌برد، نفعش را خودش برده، فایده‌اش را خودش برده. قطعا بدانید نمازی كه شما می‌خوانید بعد از شنیدن این مطلب، با نمازی كه قبل از شنیدن بود، تفاوت می‌كند؛ خب اثرش را گذاشت دیگر! آن اثر تخریبی خودش را گذاشت. خب چرا انسان حالا بشنود؟ درست؟

 اینجا است كه می‌فرموده‌اند: سالك رند، سالكی است كه به فكر خودش باشد! هان! توجّه كردید می‌خواهم چه عرض كنم؟ یعنی آن كسی كه می‌آید و به شما می‌گوید آقا من فلان جا نشسته بودم و فلان‌كس داشت راجع به شما این حرف را می‌زد، بدانید دارد در شما تخریب ایجاد می‌كند. اگر یك شخصی یك استكان سم به منزل شما بیاورد و به دست شما بدهد، شما تناول می‌فرمایید یا در همان‌جا می‌ریزید و از بین می‌برید؟ چند دفعه هم می‌شوئید كه اصلا هیچ آثار مخربی باقی نگذاشته باشد. چرا؟ چون احساس می‌كنید این سم، شما را دارد تخریب می‌كند، می‌خواهد تخریب كند، حالا او هم نفهمد، حالا او هم خودش نداند. این‌گونه مسائل، مسائلی است كه برای ما تخریب است و آن حال و روح را می‌گیرد.

 چند مرتبه من خدمت رفقا گفته‌ام كه دروغ و نفاق، مهم‌تر از آن اثر خارجی كه دارد، اثری است كه روی خود گوینده اول ایجاد می‌كند، آن را می‌خواهد چكار كند؟ یك كسی دروغ بگوید، یك كسی دورویی بكند، یك كسی تقلّب بكند، یك كسی خلاف بكند. خب این یك اثر خارجی دارد، تبعات خارجی دارد، تبعات سلبی و منفی خارجی دارد، این به جای خود محفوظ، ولی قبل از تبعات خارجی، و آثار خارجی، آن بلایی كه الآن سر نفس در می‌آورد آن را

 می‌خواهید چكار كنید؟ نفس را چكار می‌كند؟ برمی‌گرداند! هان، هان! بعد از یك مدت آدم نگاه به یكی می‌كند: ا! عجب قیافه‌ای دارد! اصلا آدم نیست، مثل حیوان است! چرا؟ آنقدر دروغ گفته كه اصلا حیوان شده! اصلا مجسمه دروغ شده، اصلا خودش یعنی دروغ! آدم نگاه می‌كند، اصلا یعنی دروغ، هان! انگار روی پیشانیش نوشته: دروغ! قیافه‌اش اصلا دروغ است دیگر! تقلّب شده است دیگر؛ هان، ریا، دروغ، تقلب، نفاق، پدرسوختگی، حیوانیت، این‌ها همه چیست؟ آن اثری است كه خودش بر خودش گذاشت، خودش بر خودش آن اثر را ایجاد كرد؛ حالا تبعات خارجی بماند، آن یك مسائل دیگری است كه آن به جای خود.

 دستوری كه اولیاء و بزرگان به ما می‌دادند، در وهله اول برای خود ماست، نه برای خارج؛ به خارج چه كار داریم؟ به خود ما برمی‌گردد. لذا می‌فرمودند در ماه مبارك رمضان، رفقا توجّه داشته باشند بر این كه آن آثار منفی كه به واسطه عدم مراقبه برای انسان حاصل می‌شود، موجب می‌شود كه اثر روزه، مترتّب نشود. و این چه ماهی است؟ این ماهی است كه سرنوشت انسان در این ماه رقم می‌خورد.

 روز اول ماه مبارك، یك قدم نزدیك شدیم، روز دوم، یك قدم دیگر، روز سوم، روز هفتم، دهم، پانزدهم، هفدهم، نوزدهم، بیست و یكم، شب بیست و سوم دیگر مطلب تمام! ببینید! بیست و دو روز، خدا آماده می‌كند، آماده می‌كند، همین‌طور می‌آیید جلو، جلو، جلو، برای تقدیر و برای اندازه‌گیری سال بعد. چون در شب بیست و سوم است دیگر! دو شب قدر قبلس را هم باید در حال تهجّد و در حال تهیؤ و در حال زمینه‌سازی برای ورود به مقام تقدیر و مشیت خدا، بگذرانی و آماده كنی تا به شب بیست و سوم كه می‌رسیم.

 لذا شما رفقا بدانید تقدیر شب بیست و سوم شما از روز اول ماه رمضان است! من این را گفتم ها! یك دفعه خیال نكنید: نه، حالا ده روز، بیست روز را می‌گذرانیم، شب بیست و سوم شروع می‌كنیم قرآن خواندن، شروع می‌كنیم جوشن خواندن، شروع می‌كنیم از همین ادعیه و این‌ها را انجام دادن، هیچ فایده‌ای ندارد! اصلا! بیخود دنبالش نروید، بیخود هم زحمت نكشید!

 آن جوشنی كه شب بیست و سوم یك دفعه سبز بشود، و آن نماز خواندنی كه یك دفعه شب بیست و سوم شروع شود، هیچ فایده‌ای ندارد! آن جوشنی كه از روز اول ماه رمضان زمینه‌اش پیدا بشود، آن شب بیست و سوم كار می‌كند. حالا نه فقط جوشن! از باب مثال گفتم. همان منظور توجّه و تنبّه و تذكّر نسبت به آن مقام عبودیت و معبودیت، آن منظور است. آن حال از روز اول ماه مبارك باید آماده شود.

 لذا بنده در صحبت‌هایی هم كه قبل كرده‌ام، نمی‌دانم كه رفقا به سمعشان رسیده یا نه، در این‌كه چطور شب بیست و سوم شب قدر است، در حالتی كه نسبت به شب نوزدهم و شب بیست و یكم هم شب قدر اطلاق شده است؟ در آنجا من خدمت رفقا عرض كرده‌ام كه مسئله قدر، یك مسئله چاپ نیست! یا مسئله خلق‌الساعة بودن كه یك مرتبه جبرئیل از آن بالا بیاید و نامه اعمال را پیش امام زمان بیاورد و حضرت بردارند امضا كنند كه این شخص امسال اینطور می‌شود، آن شخص فرض كنید كه این قضیه برایش پیدا می‌شود و ...، نه این‌طور نیست!

 یك جریان تكاملی است، كه این جریان تكاملی یك بدوی دارد، و یك ختمی دارد. بدوش از ماه رمضان است، و یا حتی قبل از ماه رمضان: ماه شعبان، و رجب؛ این‌ها هم بی‌تأثیر در این مسئله نیستند. این بدو از ماه مبارك شروع‌

 می‌شود، دائم می‌آید می‌چرخد، می‌چرخد، تكامل پیدا می‌كند، آن حالی كه انسان در این روزها به واسطه مراقبه، یا بر خلاف مراقبه، هر دو طرف آن حال را پیدا می‌كند، در شب قدر تكمیل می‌شود! هان! هی یواش یواش جلو می‌آید، جلو می‌آید. چه در جهت مثبت، و چه در جهت منفی آن حالی كه پیدا كرد شب قدر تقدیر می‌شود.

 لذا می‌فرمودند قبل از ماه مبارك، رفقا توبه باید بكنند. غسل توبه باید انجام بدهند، كه همان غسل استخاره است و بعد دو ركعت نماز دارد كه نماز توبه و صد مرتبه در سجده: استغفراللَه ربّی و أتوب إلیه و حالشان را در هنگام استغفار واقعا حال بیرون آمدن از جنبه‌های تكثّر و وارد شدن در حریم عبودیت قرار بدهند: خدایا تا حالا هرچه ما انانیت داشتیم، هرچه ما تفرعون داشتیم، هرچه بیا و برو داشتیم، این‌ها را دیگر ما كنار می‌گذاریم و رو به سوی تو ما قرار می‌دهیم، تو برای ما چه تقدیر می‌كنی؟ آن‌چه كه برای ما تقدیر می‌كنی، ما همان را می‌خواهیم. حتی روزه‌ای كه می‌خواهیم بگیریم، روزه را برای كیف نفس نمی‌خواهیم بگیریم! باز این هم خودش خیلی مهم است‌ها! خیلی والاست‌ها! یكی روزه بگیرد برای این‌كه به آن حالات برسد، برای این‌كه به آن نعمات برسد، باز خیلی زیاد است، ولی باز بزرگان ببینید ما را كجا بردند؟ از این‌جا بالاتر! نایستید! روزه‌ای كه می‌گیریم: خدایا این روزه‌ای كه داریم می‌گیریم برای این‌كه ما را به تو برساند می‌گیریم! حالا اگر یك روز از این روزها نتوانستیم بگیریم، خب نتوانستیم كه نتوانستیم! دیگر چرا ناراحت باشیم؟ خب اینجا دیگر برای آنهایی كه نمی‌توانند روزه بگیرند یك مواردی پیدا می‌شود. حالا اگر نتوانستید روزه بگیرید، كسالتی دارید، طبیب منع كرده: خدایا ما عبد تو هستیم! نمی‌خواهی بگیریم نمی‌گیریم! اصرار به روزه گرفتن نمی‌كنیم!

 این را هم بدانید یك وقت كاری نكنید كه بر خلاف رضای خدا باشدها! وقتی كه انسان به مرتبه عبودیت خودش را تنازل می‌دهد، دیگر كیفیت اطوار خارجی آنجا نباید در حال او تأثیر بگذارد. این مطلبی كه عرض كردم كه بزرگان نسبت به روزه چه حالی داشتند، این منافاتی با این مطلب ندارد؛ چون احساس این است كه در این حال، روزه مرا به این حال می‌رساند، من در این ابتهاج هستم. اگر خدا برای من روزه را نخواسته، روزه را نخواسته، بسیار خب!

 خود مرحوم آقا در اواخر حیات خودشان روزه نمی‌گرفتند؛ اطبّاء منع كرده بودند. ما می‌رفتیم پیششان افطار می‌كردیم، می‌گفتند: سفره را بیندازید! خودشان هم می‌آمدند می‌نشستند و می‌گفتند: ما كه روزه نمی‌گیریم! اگر سحری نخوریم و افطار هم نخوریم كافر مطلقیم! اقلّا می‌آییم با شما افطار بكنیم! اگر نخوریم دیگر كافر می‌شویم!

 درست؟ اما حالشان چگونه است؟ تفاوت نمی‌كند! چون الآن خدا این حال را خواسته، الآن این مسئله را خواسته، ممكن است برای همه پیدا بشودها! خود بنده شاید، بله، بنده كسالتی كه داشتم، پانزده سال بود كه من روزه نمی‌توانستم بگیرم؛ حالا الحمدلله چند سالی است كه خداوند توفیق داده، این حالی كه برای انسان در یك همچنین وضعیتی پیدا می‌شود، و آن انكساری كه هست، یعنی خدایا تو هرچه خیر برای من تقدیر می‌كنی من به همان رازی هستم؛ سلامتی بدهی، روزه می‌گیریم، سلامتی ندهی و امر به افطار بكنی، ما همانیم. ممكن است همین، بیش از آن روزه حتی برای انسان یك منافعی داشته باشد، كه در روزه به دست نمی‌آید!

 ببینید! چقدر رحمت خدا گسترده است! خیال نكنید فقط به روزه است: ای داد! ما كه محروم هستیم! ای وای، مؤمنین، رفقا، دوستان دارند روزه می‌گیرند و ما نمیگیریم. نه! ممكن است سهم آنها از این قضیه حتی بیشتر هم باشد، وقتی كه انسان مطالب را به این كیفیت و با این دیدگاه بخواهد نگاه بكند.

 این قضیه را هم بگویم ظاهرا دیگر وقت دارد می‌گذرد : در سفر حج بودیم، در زمان حیات مرحوم آقا، در

 همان اوّلین سفر، كه بنده سنّم هنوز به حدود هفده سال نرسیده بود. بله، در سفر بودیم، در مدینه، یكی از افراد از دوستان نبود، ولی خیلی نسبت به مرحوم آقا اظهار ارادت می‌كرد. آمد و دستش ناراحتی داشت، اگزما داشت و ناراحت بود از این‌كه چند روز دیگر به سمت مكه حركت می‌كنیم و این هم خب با لباس احرام و این وضعیت، چطور می‌خواهد اعمال را انجام بدهد؟ آمده بود پیش ایشان، مرحوم آقا یك خنده‌ای كردند و بعد فرمودند كه: مرحوم آخوند ملافتحعلی سلطان‌آبادی همان كسی بود كه در نجف در سی شب ماه مبارك رمضان، دارند دیگر! یك آیه را سی نوع تفسیر كرد! و امثال مرحوم نائینی و آقاضیاء عراقی و این‌ها می‌رفتند در منزل خودش، یك ساعت یا یك ساعت و نیم از افطار كه می‌گذشت، یك جلسه خصوصی بود و این‌ها می‌رفتند آن‌جا، ایشان شب اول یك آیه را معنا كرد و یك ساعت در اطرافش صحبت كرد، به طوری كه اینها می‌گفتند تا به حال یك همچنین چیزی ما نشنیده بودیم، یك همچنین تفسیری ما نشنیده بودیم. شب دوم می‌رفتند، می‌دیدند ا! عجب! ایشان همان آیه را دوباره خواند و شروع كرد در اطرافش صحبت كردن، اصلا یك مطالب دیگر! اصلا هیچ ربطی به مطالب دیشب نداشت! مربوط به آیه بودها، ولی اصلا با مطالب شب قبل ارتباط نداشت! می‌گفتند اصلا ما تا به حال یك همچنین چیزی به نظرمان نرسیده بود!

 شب سوم همین‌طور، شب چهارم همین‌طور، شب پنجم ... تا سی شب! هر شب همین آیه را ایشان می‌خواند، یك ساعت راجع به آن صحبت می‌كرد، به طوری كه هیچ ربطی به مطالب شب‌های گذشته نداشت، مطلب جدید بود.

 یاد این قضیه افتادم كه مرحوم آقا به من فرمودند در بیمارستان كه بودیم، بیمارستان مشهد، در بخش قلب، سه سال قبل از فوتشان كه من خدمتشان بودم در سی‌سی‌یو و خود بخش كه آمدند یكی دو هفته‌ای طول كشید، ما این مثنوی را برده بودیم و گذاشته بودیم آنجا و در وقتی كه ایشان خواب بودند می‌خواندیم. خب ما می‌نشستیم و مثنوی می‌خواندیم.

 یك روز ایشان نگاه می‌كردند، گفتند فلانی آن كتاب آبی چیست آنجا؟ كتاب آبی؟

 گفتم: مثنوی!

 گفتند: مثنوی؟! به به! خب بخوان برایمان!

 هیچی! كارمان درآمد! دیگر ما شروع می‌كردیم برایشان خواندن و ایراد ما را می‌گرفتند: نه! این‌جا را باید بكشی، این جا را نباید زود تمام كنی، این‌جا را این‌طوری باید بگویی و در بعضی از فقرات هم می‌گفتند خب حالا این شعر را معنا كن و بعد هم خب خودشان هم معنی می‌كردند.

 خیلی خلاصه برای ما مغتنم بود آن ایامی كه در آنجا در خدمت ایشان بودیم.

 بعد ایشان فرمودند:" این را از من داشته باش، مرحوم استادم، حضرت آقای حداد به من فرمودند كه مرحوم استادشان، مرحوم قاضی به ایشان فرمودند:" كه من هشت بار مثنوی را از اول تا به آخر خواندم هشت بار! ما آیا تا به حال یك دفعه هم خوانده‌ایم؟! من كه نخوانده‌ام! ان‌شاءاللَه خدا توفیق بدهد كه ما بتوانیم از این بحار نعمات و رحمت الهی كه واقعا خزائن اسرار است بهره مند شویم و هر بار یك معنای جدیدی غیر از معنای قبل برای من از این اشعار حاصل می‌شد." خب این یعنی چه؟ از چه مسئله‌ای حكایت می‌كند؟

 مرحوم آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی، ایشان سی‌شب ماه مبارك رمضان را در یك آیه تفسیر داشتند و بعد

 وقتی كه شب آخر ماه مبارك بود، فرمودند: می‌گویند كه قرآن هفتاد بطن دارد، سی بطنش را به ما دادند، چهل بطنش طلب شما، بروید از هركسی كه بقیه‌اش را دارد پیدا كنید. ما به سی‌تا بیشتر نرسیدیم!

 خوش به حالشان! سی بطن قرآن را خدا قسمت شخصی بكند! افرادی كه پای این درس بودند، عرض كردم، اعاظم علمای شیعه امثال مرحوم عراقی و مرحوم نائینی و این‌ها بودند. مرحوم سید جمال گلپایگانی و این‌ها می‌رفتند و این‌طور استفاده می‌كردند. آن‌وقت همین مرحوم آخوند ملافتح‌علی، البته حالا این اواخر شاید اختلاف حالات داشتند، ما نمی‌توانیم بگوییم در یك حال بوده این قضیه، مرحوم آقا فرمودند: ایشان وقتی كه می‌خواهند حركت كنند برای مكّه، ایشان هم ناراحتی پوستی داشتند و این در زمستان عود می‌كرد، معمولا اگزما این‌طور است، در موقع تابستان و خب قدری بهتر می‌شد. اتفاقا هم موقع حج افتاده بود به زمستان، از كوفه كه می‌خواستند حركت بكنند، گفتند: خدایا خلاصه در این سفر، این بیماری را از ما بگیر كه ذهن و فكر ما انقدر مشغول این مسائل و این گرفتاریی كه راجع به طهارت و تطهیر این‌هاست، نداشته باشیم.

 ایشان می‌فرمودند: همین كه ایشان یك همچنین تقاضایی را از خدا می‌كند، فی‌الفور خوب می‌شود! فی‌الفور! حركت می‌كند می‌آید برای مكه و مدینه و زیارت و ...، خب آن هم بیش از یك ماه و دو ماه طول می‌كشید و وقتی كه برمی‌گردند، همین كه دمِ دروازه كوفه می‌رسند، دوباره می‌بینند شروع شد!

 خدا گفت خیلی خب! تو از ما این سفر را خواستی، ما دادیم و بیشترش را نخواستی! ما هم قضیه را به حالت سابقش برگرداندیم.

 این مطلب را ایشان می‌خواستند بفرمایند: كه انسان باید ببیند او برای ما چه تقدیر و مصلحت كرده؟ از كجا آن حجّی كه با این كیفیت است، اثرش، ثوابش، تأثیرش، آن روحانیتش، كمتر است از آن حجّی كه بدون این مشكلات و بدون این ابتلاء باشد؟ این مرد مرد بزرگی است‌ها! ولی شما ببینید این اولیاء الهی تا كجا رفتند، و تا كجا سیر كردند و تا كجا می‌خواهند ما را سیر بدهند! خب بله، خیلی خوب است، انسان حج انجام می‌دهد با طهارت و از خدا می‌خواهد و خدا هم استجابت می‌كند، اما بالاتر هم دارد یا ندارد؟ افق بالاترش این است كه می‌گوید خدایا من حركت كردم به سوی تو با این وضع، خودت می‌دانی، تمام شد! این بالاتر است! و آنی كه گیر آدم می‌آید فرق می‌كند. آن هم خدا انجام می‌دهد، آن حج هم خدا قبول می‌كند، خب حجّی كه آخوند ملافتحعلی انجام بدهد، معلوم است چه حجّی است دیگر، اما باز بالاتری هم هست! و آن این است كه انسان عبد باشد: خدایا خون می‌خواهد بیاید، خب بیاید، چكارش كنیم؟ تكلیفمان را انجام می‌دهیم، وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم ... لباس احراممان هم نجس می‌شود، خب بشود! مگر قرار است لباس احرام انسان همیشه حتما پاك باشد، هر وقت رسیدیم به یك جایی، آن لباس را طاهر می‌كنیم، تمام شد!

 ببینید! هی نفس می‌خواهد حتی در امور معنوی هم خودش دخالت كند! نفس می‌خواهد به آن حال و هوایی كه می‌پسندد، در آن حال و هوا قرار بگیرد. وقتی ببیند ا! لباس احرام است، ولی دارد دستش خون می‌آید، بدنش نجس است، یك جوری می‌شود: إ! ای كاش این‌طوری نبود! حالا ما داریم بابا لبیك می‌گوییم، حالا داریم فرض كنید به سمت مكه حركت می‌كنیم، اگر این‌طور نبود بهتر بود، شاید این توفیق را ما نداریم؟ ولی نه! وقتی كه ول كرد خودش را، رها كرد خودش را، وقتی رها كرد، آن‌وقت یك چیزهای دیگر به او می‌دهند.

 پس بنابراین ما در ماه مبارك روزه توفیق روزه پیدا كردیم، روزه می‌گیریم. گفتند روزه نگیر، خب نمی‌گیریم،

 همان حال و هوای روزه را باید حفظ كنیم.

 از مطالبی كه نسبت به آن مطالب خیلی مرحوم آقا نظر داشتند، در ماه مبارك، مسئله شب‌های ماه مبارك بود. می‌فرمودند: اثر روزه در ماه مبارك، در شب ظاهر می‌شود؛ لذا بهتر است انسان خواب شب خودش را كمی كم كند و بیشتر به همین تهجّدات و امثال ذلك بپردازد، نه این‌كه همه‌اش نماز بخواند، نه! مثلا دیوان حافظ را بردارد، اشعار حافظ بخواند. ماه مبارك این نیست كه فقط انسان بردارد روضةالشهدای كاشفی! یا لُهُوف سید ابن طاووس یا مَقتل مُقرَّم را بخواند و روضه و نوحه بگذارد! نه! این نیست! ماه مبارك رمضان، ماه نور است، ماه بهجت است، ماه سرور است، ماه كیف كردن است، ماه عشق‌بازی با خداست، گریه و روضه و این مسائل، البته آن هم جای خودش را دارد، و آن ایام و لیالی مصیبت هم كه خب به جای خودش هست؛ اما انسان باید حال و هوای خودش را با آن فضا نزدیك كند، و آشنا كند، نه این‌كه همه‌اش بگذارد روضه بخواند، روضه گوش كند و گریه كند و بگوید: خب حالا خوب شد!

 نه! این نیست قضیه! حكایات بزرگان، كلمات قصار بزرگان، مطالعه در احوال بزرگان، خواندن اشعار عرفاء و اولیاء الهی، حافظ شیرازی، البته خب برای فارسی زبان‌ها، حافظ شیرازی، مثنوی. بردارید یك شب بخوانید ببینید چكار كرده این مرد! یك صفحه، دو صفحه مثنوی بخوانید، تأمّل كنید! در اشعار مولانا، و همین‌طور در سایر اشعار و حكایات و قصص بزرگان، كتاب‌های اخلاقی، كتاب‌های مرحوم آقا، نسبت به مسائل مختلف و این‌ها، این خیلی برای انسان می‌تواند كارساز باشد؛ با توجّه به روزه و به آثاری كه روزه دارد.

 مطالبی هم هست كه البته خب رفقا از آن مطّلع هستند، و دیگر نیازی به تذكّر و بازگو كردن نیست و ان‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق عنایت كند، تتمّه مطالب عنوان بصری را دیگر برای بعد از ماه مبارك ادامه خواهیم داد.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

1. ١- شرح نهج البلاغة (عبده)، ج ٣، ص ٨١. [↑](#footnote-ref-1)
2. ١- وسائل الشيعة، ج ٨، ص ٩٩. [↑](#footnote-ref-2)